

# آدم اینجا تنهاست

(مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن)

(جلسه دوم : سوره فجر)

منبع: سایت ملی - مذهبی، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۴/۴/۳

در جلسه دوم مجموعه مباحث سیری در سپهر قرآن، به تفسیر سوره فجر و نکات مختلف آن خواهیم پرداخت. این سوره که ۳۰ آیه دارد از سوره‌های مکی است که بر پیامبر اسلام نازل شده و متضمن برخی نکات تاریخی و توصیه‌های اخلاقی و سلوکی است. در مباحث قبلی در باب تصویر و تلقی قرآن از خداوند و انسان قرآن و هم چنین از تقوای پیشادینی به مثابه مؤلفه‌ای که برای فهم بهتر قرآن و آشنا شدن با زبان، ذهن و ضمیر آورنده این کتاب آسمانی لازم است، نکاتی مطرح شد. با آن تصویر و با عنایت به این که شخص، با تقوای پیشادینی به سراغ متن می‌رود می‌خواهیم ببینیم که این متن احياناً متضمن چه نکات و توصیه‌های اخلاقی است. در برخی از تفاسیر شیعی آمده است که به خاطر تعبیر نفس مطمئنه که در آیات انتهایی این سوره آمده است این سوره نسبتی با امام حسین(ع) دارد و اشاره به سرگذشت آن بزرگوار در قصه کربلا می‌کند. فارغ از این که به لحاظ تاریخی این تفسیر چقدر صحت داشته باشد اما به هر حال خیلی متناسب با سرگذشت امام حسین و تصویری است که از نفس مطمئنه در قرآن به دست داده شده است. البته این مختص برخی از تفاسیر شیعه است و در تفاسیر اهل سنت چنین تفسیر و تلقی‌ای از سوره فجر به دست داده نشده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به سپیده‌دم (۱)

و به شبهای دهگانه (۲)

و به زوج و فرد (۳)  
و به شب وقتی سپری شود (۴)  
آیا در این برای خردمند [نیاز به] سوگندی [دیگر] است (۵)  
مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عاد چه کرد (۶)  
با عمارات ستون‌دار ارم (۷)  
که مانندش در شهرها ساخته نشده بود (۸)  
و با ثمود همانان که در دره تخته‌سنگ ها را می‌بریدند (۹)  
و با فرعون صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند] (۱۰) همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند (۱۱)  
و در آنها بسیار تبهکاری کردند (۱۲) [تا آنکه] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را  
فرو نواخت (۱۳)  
زیرا پروردگار تو سخت در کمین است (۱۴)  
اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید و عزیزش می‌دارد و نعمت فراوان به او می‌دهد  
می‌گوید پروردگارم مرا گرامی داشته است (۱۵)  
و اما چون وی را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند می‌گوید پروردگارم مرا خوار  
کرده است (۱۶)  
ولی نه بلکه یتیم را نمی‌نوازید (۱۷)  
و بر خوراک [دادن] بینوا همدیگر را بر نمی‌انگیزید (۱۸)  
و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می‌خورید (۱۹)  
و مال را دوست دارید دوست داشتنی بسیار (۲۰)  
نه چنان است آنگاه که زمین سخت در هم کوبیده شود (۲۱)  
و [فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف در صف آیند (۲۲)  
و جهنم را در آن روز [حاضر] آورند آن روز است که انسان پند گیرد و [الی] کجا او را جای پند گرفتن باشد (۲۳)  
گوید کاش برای زندگانی خود [چیزی] پیش فرستاده بودم (۲۴)  
پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند (۲۵)  
و هیچ کس چون دربند کشیدن او دربند نکشد (۲۶)  
ای نفس مطمئنه (۲۷)  
خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد (۲۸)  
و در میان بندگان من در آی (۲۹)  
و در بهشت من داخل شو (۳۰)  
وَلَيَالٍ عَشْرٍ. در باب شب های دهگانه که در این سوره به آن اشاره شده میان مفسران قول های مختلفی آمده است. ، برخی معتقدند  
که شب های دهگانه همان ده شبی است که برای تکمیل الواح تورات ، بر آن سی شب حضرت موسی (ع) اضافه شد. برخی نیز  
تفسیرهای دیگری از این ده شب دارند.

**وَالشَّفَعِ وَالْوَثْرِ**. شفع و وتر در آیات ابتدایی به معنای زوج و فرد است و گفته اند که مراد تمامی مخلوقات است که از آن ها زوج آفریده شده است.

با توجه به ۱۴ آیه ابتدایی سوره فجر، ذکر چند نکته لازم است: مطابق با درک و تلقی عرفا از متون دینی، در مواجهه با قصه های دینی باید توجه کرد که این قصه ها به این سبب ذکر نشده که فقط تاریخ بدانیم و اطلاعات تاریخی ما افزون شود و با خود بیندیشیم که چنین قوم هایی بوده اند و چنین بلاهایی بر آن ها رفته است و چنین سرنوشتی داشته اند. اشاره به قصه ی قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط و فرعون فقط جهت انباشتن انبان ذهن ما از اطلاعات تاریخی نیست. این یک نوع مواجهه است اما می توان مواجهه دیگری نیز با این قصه های قرآنی داشت.

به تعبیر عرفا، وقتی با قصه های دینی مواجهه می شویم تأمل می کنیم که این قصه چه نسبتی با ما دارد. آیا نسبتی که با ما دارد مانند نسبتی است که پاره ای از گزاره های علوم تجربی با ما دارند به گونه ای که اطلاعات ما را زیاد می کنند یا این قصه های قرآنی نسبت دیگری با ما دارند؟. این یک روایت و قرائت از قصه های قرآنی است. موسی و فرعون در درون ماست. مهم این است که ما بینم تا چه میزان موسی صفت و فرعون صفت هستیم و بر اساس نسبتی که با این قصه ها بر قرار می کنیم تلنگری به خود بزیم و احیاناً آثار و نتایج واکاوی و خودکاوی آن را درخویشتن سراغ بگیریم.

خون انگوری نخورده باده شان هم خون خویش  
عارفان لیلی خویش و دم به دم مجنون خویش  
بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش  
در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش  
تا فروتر می روی هر روز با قارون خویش  
گفتمش چونی جوابم داد بر قانون خویش  
پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذالنون خویش  
چون ز چونی دم زند آن کس که شد بی چون خویش  
رو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش  
هر غمی کو گرد ما گردید شد در خون خویش  
ما خوش از رنگ خودیم و چهره گلگون خویش  
هر زمانم عشق جانی می دهد ز افسون خویش  
عشق نقدم می دهد از اطلس و اکسون خویش

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش  
هر کسی اندر جهان مجنون لیلی شدند  
ساعتی میزان آنی ساعتی موزون این  
گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی  
لنگری از گنج مادون بسته ای بر پای جان  
یونسی دیدم نشسته بر لب دریای عشق  
گفت بودم اندر این دریا غذای ماهیی  
زین سپس ما را مگو چونی و از چون درگذر  
باده غمگینان خورند و ما ز می خوش دلتریم  
خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال  
باده گلگونه ست بر رخسار بیماران غم  
من نیم موقوف نفخ صورهمچون مردگان  
در بهشت استبرق سبزست و خلخال و حریر

در این غزل یکی از نکات مهمی که راجع به عرفا و نگاه عرفانی به هستی، به ما می گوید این است که عارفان به دنبال این نیستند که شمع و شاهد را در بیرون خود سراغ بگیرند و برای آن ها این امور، صبغه آبجکتیو و عینی و بیرونی ندارد؛ بلکه این امور در درون آن ها پدید می آید. مولوی می گوید به خودت توجه کن و تلنگری به خودت بزن.

ساعتی خود را با عمر و ساعتی دیگر با زید تنظیم می کنی هیچ گونه ثبات شخصیتی و معیارهای درونی نداری. این فایده ندارد. نگاه کن که این امور با اینجا و اکنون و احوال تو چه نسبتی دارد.

مولانا، من بودن، خودستایی و طغیان گری را به فرعون صفتی تشبیه می کند مهم فرعون مصر جغرافیایی نیست مهم این است که فرعون صفتی و تفرعن را از مصر تنت بیرون کنی نه این که در تاریخ بخوانی که فرعون بوده که در رود نیل غرق شده است. آیات **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ . أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبَ .** در سوره علق با آیات **وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ . الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ** در سوره فجر تناسب دارد. در این آیات اشاره به طغیان گری انسان و خودستایی او شده است.

مولانا به قصه ی قارون نیز اشاره دارد . قارون مظهر مال اندوزی است . انسان لنگری از امور دنیوی را به خود بسته و هر روز فروتر می رود ولی انسان از این امر غافل است.

جهان و نهان و هویدا تویی  
که مقصود از این جا و آن جا تویی  
که سرخیل امروز و فردا تویی<sup>۱</sup>

تماشا مرو نک تماشا تویی  
چه این جا روی و چه آن جا روی  
به فردا میفکن فراق و وصال

بنابراین قصه های قرآنی باید تبدیل به ساجکتیو و درونی شود و اگر صبغه آفاقی دارد نسبت انفسی با ما پیدا کند. این نکته می تواند به ما در فهم قصه های قرآنی کمک کند.

**فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ . وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ . كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ . وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ .** قصه ، قصه ی ابتلاست . ابتلا به معنای آزمودن کسی است. انسان چنین موجودیست اگر مورد اکرام قرار بگیرد می گوید من شایستگی این را داشتم که خداوند به من لطف کند اما وقتی رزق و روزی او کم می شود و با ادبار روبرو می شود. می گوید خدا من را خوار گرداند و لب به گله و شکوه می گشاید. ولی خداوند می گوید قصه این است که شما یتیم را گرامی نمی دارید و یکدیگر را به اطعام فقیر تشویق نمی کنید. میراث ضعیفان را به ناحق می خورید و مال و ثروت را به شدت دوست دارید.

انسان ابتلاهای مختلف دارد یکی به نعمت امتحان می شود یکی به نعمت مبتلا می شود. سخن خداوند این است که این ابتلاها نباید منجر به این شود که انسان فکر کند از سوی خدا تکریم شده یا خوار گشته است . نه نعمت فراوان کسی نشان دهنده ی بختیار بودن اوست و نه سختی ها و بلاها نشان دهنده رویگردانی خداوند است. البته منظور از رزق فقط مال و منال نیست بلکه برخورداری هایی که شخص دارد مانند علم ، خوش مشربی ، اولاد، دوستان و خانواده بخشی از رزق است. هم چنین ما اصل بقای رزق داریم به این معنا که درباره عموم مردم این گونه است که اگر در جایی بخشی از رزق بنده ای کم شود در جای دیگر افزوده می شود. شاید کسی توفیق کسب مال حلال را به میزان زیاد نداشته باشد ولی در جای دیگری جبران شده است. مثلاً توفیق نویسندگی، نوازندگی یا سخنوری دارد. خیلی از بزرگان تاریخ از مال دنیا چندان افزون نداشته اند، ولی بختیار بوده اند . مثلاً مولانا وضع مالی چندان خوبی نداشته و در احوال او آمده است

۱. دیوان شمس ، غزلیات، غزل شماره ۷۰۶

که گاهی اوقات که همسر او شکایت می کرده که چیزی برای خوردن ندارند، می گفته خدا را شکر که اکنون خانه ما شبیه خانه اولیاء شده است. مطابق با این آیات قرآن، دو نکته نیاز به توجه دارد: نکته اول این که رزق منحصر در رزق معیشتی و مالی نمی شود و نکته دیگر این که نباید راجع به این رزق ها قضاوت و داوری کرد که هر کس رزق بیشتری دارد تکریم شده و دیگری که رزق کم تری دارد، خوار گشته است.

پس قصه چیست؟؟ نکته مهم این است که شخص پاره ای از کارهایی را که باید به آن پردازد و یا از او انتظار می رود را انجام نمی دهد. مشکل این است که یتیم را گرمی نمی دارد و به دستگیری مستمندان تشویق نمی کند. به در راه ماندگان طعام نمی دهد بلکه میراث ضعیفان را نیز می خورد و به جمع آوری مال می پردازد. توصیه قرآن این است که انسان اگر می خواهد درباره خود قضاوت کند باید به این مسائل توجه کند. بنابراین اقبال و ادب‌های متعارف، ملاک مقرب بودن در نزد خداوند یا دور بودن از خدا نیست. انسان باید به این نکته توجه کند که مال و ثروت چه نسبتی با او دارد؟ آیا مال را فقط جمع می کند و به دستگیری مستمندان نمی پردازد؟ آیه دل انگیز تر دیگری نیز در قرآن داریم که اگر این آیه را همراه با آیه سوره فجر بخوانیم، منظور خداوند را بهتر متوجه می شویم. **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**<sup>۱</sup>. به حقیقت بر و نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. در سوره فجر توصیه به دورماندن و کندن حب مال از خود است. چون کثیری از آدمیان اولین مشکلی که دارند کندن حب مال از خودشان است. نمی توانند مال خود را ببخشند. البته در آیه اخیر منظور از مما تحبون ممکن است شهرت، علم، قدرت و ثروت باشد. کسی ممکن است علم داشته باشد ولی دوست نداشته باشد دیگران را در علم خود شریک سازد یا به تعبیر دینی زکات علم خود را پردازد. مطلق بخشیدن خیلی خوب است اما بخشیدن آنچه دوست داریم مقام دیگرست. توصیه قرآن و تأکید عرفا نیز بر این مقام است. این مقام، فرد را شکوفا می کند و به او هاضمه ی فراخ و وسعت مشربی می دهد که تاکنون شاید در خود سراغ نداشته زیرا گذشتن و دل کندن از چیزی که انسان دوست دارد کاری دشوار و سترگ است، اما آثار و برکات نیکویی دارد. در اینجا روی سخن قرآن با عموم انسان های متوسط است که حب مال دارند.

**كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا**. آنگاه که زمین سخت در هم کوبیده شود. این آیه اشاره به پایان جهان و در رسیدن روز قیامت دارد. دک یعنی در هم شکستن و فرورفتن. در متون عرفانی از اندکاک و مندک سخن به میان آمده که امر مندک یعنی چیزی که در دیگری مستحیل و یگانه می شود.

**وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى**. تصویری که قرآن به دست می دهد این است که وقتی روز قیامت فرا می رسد و پرده می افتد همه حقیقت را می دانند و همه می دانند که هستی چه سازوکارهایی دارد و چه قوانینی دارد. ذکر به معنای به یاد آوردن امری است خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: **فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ**<sup>۲</sup> پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای. تو بر آنان تسلطی نداری. آن زمان است که انسان متذکر و متفطن می شود و با خودش می آید یا **لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي**. و با حسرت می گوید کاش برای حیات ابدی ام یک تمهیدی اندیشیده بودم.. ولی آن وقت خیلی دیر شده

۱. سوره آل عمران آیه ۹۲

۲. سوره غاشیه آیه ۲۲-۲۱

است و به تعبیر دیگر توصیه ی قرآن این است که انسان در همین دنیا باید بتواند کاری انجام دهد و گرنه آن دنیا دیگر جای عمل نیست .

در جوانی کن نثار دوست جان      رو «عوان بین ذالک» را بخوان<sup>۱</sup>

آیات انتهایی سوره نبا هم متضمن همین معناست و اشاره می کند به حقیقتی که شخص با آن مواجه می شود:

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنَ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا . يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا . ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا مَا بَأْسًا . إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا . آن روزی که انسان تمام رفتار گذشته ی خود را می بیند و اگر کافر باشد پشیمان می شود و می گوید ای کاش من خاک بودم و بر انگیزخته نمی شدم یعنی در روز قیامت حقیقت برای همگان مکشوف می شود، اما انتظاری که قرآن از انسان دارد این است که تحول گشتالتی باید در همین دنیا رخ دهد. تا انسان هستی دارد و قدرتی دارد باید نگاه خود را تغییر دهد و بفهمد حقیقت هستی چگونه است و جبران مافات کند و گرنه در هنگام مواجهه با حقیقت، دیگر سودی ندارد که انسان بفهمد.

بزرگی می گفت فرد متمول سالمندی نزد من آمده بود و می گفت چند صباحی بیشتر زنده نیستم و به فرزندانم وصیت کرده ام که بعد از من با ثروت من بیمارستان بسازند بچه های بی سرپرست را سامان دهند و اطمینان دارم که فرزندانم این کار را انجام می دهند. آن بزرگ در پاسخ فرد متمول گفته بود این تصمیم تو خیلی مبارک است و حتماً فرزندان این کار را انجام خواهند داد ولی من اگر به جای تو بودم یک پنجم آن چیزی را که قرار است فرزندانم انجام دهند خود انجام می دادم. این کار تأثیری بر روح انسان می گذارد که قابل تصور نیست.

فِيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا . وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا . در این آیه دو آیه، قرآن بر تفرد و تنهایی فرد تأکید می کند. خود شخص باید به تنهایی عذاب خودش را تجربه کند. کسی شریک عذاب انسان نمی شود و در این راه پرسنگلاخ و عظیم تنهاست و تنهایی باید این مسیر را طی کند. نزدیک ترین کسان نیز با ما شریک نیستند . ما همان گونه که تنها به دنیا می آییم و تنها خواب می بینیم، تنها نیز از دنیا می رویم. اگر در همه امور زندگی مشارکت و مسامحتی می تواند باشد در امور اگزستانسیل فرد تنهاست برخی از فیلسوفان اگزستانسیالیست معاصر مانند آلبر کامو نیز بر این تنهایی تأکید می ورزند . اما نتیجه ای که آن ها از این تنهایی می گیرند صرفاً تنهایی و یأس است. اما ما تنهایی معنوی هم داریم که با افسردگی و یأس همراه نیست.. آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد: **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ هَمَّانَ كَوْنَهُ** همان گونه که شما را تنها خلق کردیم همان گونه یکان یکان به سوی ما باز می گردید.

**وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَضَلُّ سَبِيلًا** و هر که در این [دنیا] کور[دل] باشد در آخرت [هم] کور[دل] و گمراهتر خواهد بود.

**آدم اینجا تنهاست و در این تنهایی سایه ی نارونی تا ابدیت جاریست.**<sup>۴</sup>

۱. شیخ بهایی. نان و حلوا . بخش ۸

۲. سوره انعام ، آیه ۹۴

۳. سوره اسرا ، آیه ۷۲

۴. سهراب سپهری، شعر "به سراغ من اگر می آید."

اگر عذاب است انسان خود به تنهایی عذاب را می چشد و اگر روزگار و احوال خوشی در انتظار او باشد خود به تنهایی آن احوال را تجربه می کند. عرفا بر این تفرد تأکید دارند و مهم آثار و نتایج این دنیوی تفرد است.

برخی از مفسران در تفسیر آیه **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا** گفته اند اگر در قرآن حتی همین یک آیه بود فکر می کردیم که این سخن رایحه وحی دارد. از این آیه چنین مستفاد می کنند که این کوری و جودی، ملاک و محکی است که شخص خود را در این دنیا با آن می سنجد اگر رایحه خوشی در ضمیر او نمی وزد اگر امروز و فردای او یکسان است اگر احساس سبکی نمی کند و زیر و زبر شدن ها را تجربه نمی کند اگر احساس قبض و بسط نمی کند و همه ی احوال او یکسانست، یک جای کار اشکال دارد. انذار خداوند این است که شخص این مسیر را به تنهایی باید طی کند. **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ** کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد. **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا** کسی در آن روز جز خود انسان عذاب را نمی چشد. **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً . فَادْخُلِي فِي عِبَادِي . وَادْخُلِي جَنَّتِي .** همان گونه که گفته شد برخی مفسران شیعه، مراد از این آیه را امام حسین (ع) می دانند. فارغ از هر گونه تفسیری، امام حسین (ع) یکی از مصادیق نفس مطمئنه است که به سوی خداوند بازگشت. ایشان نفس مزکی و مطهری داشت و به دلیل روحیه ظلم ستیزی و تربیتی که در دامان پاک پدر و مادر بزرگوارش داشت، حاضر شد از کثیری از برخوردارای های دنیوی بگذرد و به نفس مطمئنه برسد. انواع نفس وجود دارد: نفس اماره، نفسی است که سرکشی می کند و انسان را به کارهای بد و او می دارد، نفس لوامه که نفس سرزش کننده است. اگر کسی بر دو نفس اماره و لوامه فائق آمد دارای نفس مطمئنه خواهد شد. نفسی که مشحون از آرامش و سکینه است. آنگاه چنین نفسی به سوی خداوند باز می گردد و در صف بندگان خاص خداوند قرار می گیرد. مولانا غزل بسیار نغزی برای شهیدان کربلا سروده است که اشاره به نفس مطمئنه آن بزرگواران و سبک روحی و سبک بالی آن ها دارد.

کجایید ای شهیدان خدایی	بلاجویان دشت کربلایی
کجایید ای سبک روحان عاشق	پرنده تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی	بدانسته فلک را درکشایی
کجایید ای ز جان و جا رهیده	کسی مر عقل را گوید کجایی
کجایید ای در زندان شکسته	بداده وام داران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده	کجایید ای نوای بی نوایی
در آن بحرید کاین عالم کف او است	زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت های عالم	ز کف بگذر اگر اهل صفایی
دلم کف کرد کاین نقش سخن شد	بهل نقش و به دل رو گر ز مایی
برآ ای شمس تبریزی ز مشرق	که اصل اصل هر ضیایی <sup>۲</sup>

۱. سوره اسرا، آیه ۱۵

۲. دیوان شمس، غزلیات؛ غزل شماره ۲۷۰۷

یکی از دروس اخلاقی که قرآن به مخاطب خود می دهد و از او انتظار دارد این است که هر گاه متوجه سفر بی بازگشت خود می شود متوجه عجز خود نیز شود: **کل من علیها فان** هر آنچه در این عالم است فانی می شود. همه ی این نکته های اخلاقی و عرفانی آیات قرآن و هم چنین یادآوری روز قیامت و ذکر تفرد و تنهایی انسان تلقین عجز به اوست . عجزی که سازنده است و باعث یادآوری انسان شود که بداند قرار است رونده چه مسیری باشد و گرنه فنا و زوال یکی از حقیقی ترین حقیقت این عالم است.

قصه ی عجز انسان و زوال و فنا ی محتوم انسان در این غزل حافظ به خوبی بیان شده است.

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست	بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخکبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب	سروش عالم غیم چه مژده ها دادست
که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین	نشیمن تونه این کنج محنت آبادست
تو را ز کنگره عرش می زنند صفر	ندانمت که در این دامگه چه افتادست
نصیحتی کنت یاد گیر و در عمل آر	که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفه عشقم ز ره روی یادست
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار نگشادست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد	که این عجز عروس هزار دامادست
نشان عهد و وفانیست در تبسم گل	بنال بلبل بی دل که جای فریادست
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ	قبول خاطر و لطف سخن خدادادست <sup>۱</sup>